

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹)'

### غدیر روز ولایت است

در باره آیه «وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» بحث رزق شد و قیودی که در آن است و می‌تواند از سنخ قیود احترازی باشد؛ یعنی خود طیب بودن می‌تواند امری مازاد را افاده کند. بحث حدود الهی هم انجام شد.

برگردید به ابتدای سوره مائده که در آن جا دارد «الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» که به نظر آمده بحث غدیر است که بحث مفصل آن را طرح کردیم که آیا این آیه خود روز غدیر را می‌گیرد، یا مطلب چیز دیگری است؟ در آیه ۵ که دقت بکنید، خودش یک مشکلی ایجاد کرده برای کسانی که می‌گویند معنی الیوم؛ یعنی روز غدیر و یوم به معنی همین ۲۴ ساعت! آیه دارد: «الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ»؛ امروز طیبات برای شما حلال شد. در حالی که لم یقل به احد؛ هیچ کس نگفته این الیوم یعنی طیبات در غدیر حلال شده! و به این راحتی هم نمی‌شود قرینه‌ی سیاق را بی‌خیال شد. ما در بالای این آیه دو تا «الیوم» داریم و نمی‌توان گفت این الیوم هیچ ارتباطی به آن دو تا الیوم ندارد. «الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَطَعَامَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامَكُمْ حَلَّ لَهُمْ»؛ الیوم طعام اهل کتاب حلال است «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ»؛ الیوم زنان پاکدامن حلال است. نکته‌ای که اشاره شد که یعنی چه که الیوم زنان پاکدامن حلال شد؟

در تفاسیر این آیات بسیار دغدغه ایجاد کرده و در تفاسیر این آیات به راحتی از سیاق خارج می‌شود! آن

الیوم غدیر است و این الیوم چیز دیگری! مثل این که خدا کلام را مُصَدَّر کرده به الیوم!

## دستور قرآن به تشکیل جامعه‌ی دینی و نه جامعه متدینان!

عرض شد که این الیوم‌ها، یوم ولایت است. درست است که این آیه در غدیر استفاده شد و تطبیق داده شد و درست هم هست، منتهای مراتب این الیوم یعنی چه؟ یوم معانی مختلفی دارد: یوم به معنی روز در مقابل شب هست. به معنی ۲۴ ساعت هست. به معنای هنگامه هم هست؛ به معنی امروزه؛ چنانچه در روایات داریم: «الدَّهْرُ **يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ**»؛ دنیا دو روز است: یک برهه‌ای برای تو و برهه‌ای علیه تو. یوم القیامه هم همین است. آن چیزی که ما از قرآن می‌بینیم، حتی در دستورات اخلاقی آن، **تشکیل جامعه‌ی دینی** است، نه حتی جامعه‌ی متدینان! جامعه‌ای که مسلمانان تشکیل داده‌اند. حتی جز این قرآن حرفی ندارد. دین جز این حرفی ندارد. حتی تمام ریزه‌کاری‌های اخلاق فردی دین را هم در این ببینید. نه این که ما یک اخلاق فردی داریم که فرد برای خودش دارای یکسری اخلاق هست. کلا اخلاق برای ما این جوهری طرح شده که همان جوهر که امروزه برگرفته از دیروزهاست. اخلاقی که با انزوا بیشتر سازگار است. اخلاقی که این معانی جهاد و هجرت و **استکبارستیزی** در آن یا نیست، یا گوشه و کناری هست. به صورتی که شما می‌توانید آدم متخلق و اخلاقی باشید و کلا به این معانی کار نداشته باشید. این می‌تواند اتفاق بیفتد، ولی در قرآن می‌بینید آنچه که در آن موج می‌زند، یک ضرب بحث جهاد، هجرت، **مقابله با استبداد** و استکبار است. در همین فرایند است که به سراغ اخلاق می‌رود و آفات زبان؛ یعنی وقتی آفات زبان را هم می‌خواهد بررسی کند، در همین نگاه بررسی می‌کند. می‌خواهد جامعه‌ی دینی بسازد.

## تحقق وعده‌های الهی در صورت تشکیل جامعه دینی

بعضی از خطاب‌های قرآن به فرد است و بعضی وعده‌ها به فرد است؛ مثلاً «... مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...» (طلاق: ۳-۲)؛ اگر کسی تقوای خدا را رعایت کند خدا او را از بن‌بست خارج می‌کند و هوای او را هم دارد. گاهی خطاب قرآن به اجتماع است و اصلاً با فرد کاری ندارد «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم: ۴۷)؛ بر ماست نصرت مؤمنین. این اصلاً خطابش به فرد نیست؛ یعنی این جوهری نیست که من یک مؤمن را در برابر یک کافر نصرت می‌کنم، بلکه این بحث است که جامعه‌ی دینی باید شکل بگیرد تا

نصرت‌های من محقق شود. تا وعده‌های من در این جامعه‌ای که نظام آن بوی توحید می‌دهد، محقق شود. این جا دیگر تعارف نداریم. ما روی این آیات حساب کردیم. این تست «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» (بقره: ۲۱۷) را بزیند به یک جامعه؛ آیه یعنی با این جامعه‌ای که بشود **جامعه دینی** همواره پیکار می‌کنند، تا این که شما را مرتد کنند. اگر می‌بینید با شما پیکار نمی‌کنند، از دو حالت خارج نیست: یا اینقدر تحقیر شدند و به زیر کشیده شدند و شدند «صاغرون» و طبیعتاً دیگر **نظام استکباری** نیستند، یا این که شما مرتد شدید!

### ارزیابی افراد متدین در جامعه غیر دینی

یعنی اگر دیدید مبارزه‌ای وجود ندارد، جامعه مرتد شده. در همین جامعه مرتد آدم‌های بسیار خوب می‌توانند در آن رشد کنند؛ یعنی آدم‌های خوبی که قرب الی الله داشته باشند و رو به سمت خدا حرکت کنند. مگر در زمان قبل انقلاب این‌ها نبودند؟ مگر این آدم‌ها در تمام دنیا نیستند؟ کسانی که به صورت فردی شروع به قرب الی الله می‌کنند، می‌بینید همین جامعه جامعه‌ای است که ارکانی مثل محرم، روزه، خمس، نماز جماعت در آن هست، ولی همه‌اش در بغل آمریکا! همین الان در عربستان همه‌ی این چیزها هست. نمازهای من درآوردی و غیر من درآوردی دارند. روزه‌ها و قرآن خواندن‌های آن‌چنانی ولی روی هم رفته در بغل آمریکا! این به خاطر چیست؟ به خاطر این که این تمام بدنش سالم است، ولی میت و مرده است؛ یعنی مادامی که جامعه دینی شکل نگرفته باشد، این جامعه سرپا نایستاده که تبدیل بشود به جامعه توحیدی که اگر بخواهد جامعه وحدانی بشود، احتیاج دارد به این که ملاک‌های اتحاد را در خودش داشته باشد. ارتباط‌های اجزاء با هم و ارتباط اجزاء با عنصری به نام ولایت به عنوان محوریت این حرکت و گرنه یک جامعه پخش و پلاست و همان شرکاء متشاکس است و گرنه توحید نیست. اصلاً توحید همان چیزی است که یک جامعه را می‌تواند دور هم جمع بکند و این توحید ابعاد مختلفی دارد، از جمله ابعاد حاکمیت. بحث **حاکمیت توحیدی** بحث مفصلی است. در این فضاست که «الیوم احلت لكم الطيبات»؛ تازه امروز روزی است که طیبات حلال می‌شود. خیلی این آیه عجیب است که حتی احکام

تازه الان احکام است! یعنی احکام هم در این جامعه توحیدی معنا پیدا می‌کند، نه این که یکسری احکام پخش و پلا دارد انجام می‌شود.

در قرآن ملاحظه بفرمایید! بعضی معتقدند آیات مثل بذر در قرآن پاشیده شده‌اند! وسط مباحث اجتماعی یکپهو بحث احکام کرده! نمی‌دانیم هم چه ربطی دارد؟! بلکه برخی قائلند که اصلا هیچ ربطی ندارد! قرآن یک جُنگ (کشکول) است که آیاتش را کنار هم چیده‌اند!

### ویژگی‌های یک نظام زنده از نظر قرآن

در قرآن دقت بفرمایید تا ببینید چقدر این کتاب عجیب بیان شده است! می‌شود آیات قرآن را از هم جدا کرد و از هر کدام مستقلا برداشت کرد، ولی در ژرف‌ساخت خودش به هم مرتبط است. چطور شده که وسط مباحث سیاسی بحث احکام را می‌کند؟ شما هم سوره نور و هم سوره نساء را ببینید بلکه تقریبا هیچ سوره‌ای را پیدا نمی‌کنید که مستقلا بحث احکام را بکند. احکام را در همین فضا بیان می‌کند. می‌خواهد جامعه دینی شکل بگیرد و نظامش از کل به جزء حرکت می‌کند؛ یعنی شما در این نظام باید از آفات زبان پرهیز کنید. در این نظام باید نماز شب بخوانید، منتها از آن جا تبدیل می‌شود به نماز شب؛ یعنی شما به دلیل این که کف خیابان داری حرکت می‌کنی و منزوی نیستی، باید نماز شب بخوانی؛ چون «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (مزم: ۷)؛ چون که شناور روز هستی باید بروی کار شبت را درست کنی. این جور اخلاق‌هایی که تصریح نمی‌شود در آن که ما چنین مفاهیمی نداریم ولی تبیین هم نمی‌شود. مثلا جایگاه جهاد تقریبا مشخص نمی‌شود. اصلا وقتی می‌گویند متدین، آدم به نظرش نمی‌آید که این می‌تواند مجاهد باشد و جهت حرکتش جهتی است که می‌خواهد حاکمیت دین استقرار پیدا کند. اصلا این دیده نمی‌شود. اگر متدین است لااقل جزء انصرافات کلامش این است که آدمی است که دروغ نمی‌گوید. نماز می‌خواند. خیلی روحیات معنوی هم دارد. این که شهدا متدین هستند را ما خیلی قبول نداریم! گاهی می‌گوییم شهدا جورهای مختلفی بودند: بعضی متدین بودند و بعضی متدین نبودند!

**تدین و جهادگری در هم تنیده است**

این که آقا درباره داریوش رضایی نژاد می گفتند: این ها برجستگی هایی دارند و علامتشان این است که شهید شدند. و این است که بسیار انسان را رشد می دهد؛ چون که او در مسیر است. این فکر بسیار فکر رشد دهنده ای است و گرنه از آن نگاه دیگر به دین، خواجه ربیع در می آید. ممکن است این آدم مستجاب الدعوه هم باشد، ولی این کسی است که امام حسین را تنها می گذارد و برای خودش می رود! وقتی هم که خبر شهادت امام حسین را به او می دهند، می گوید: خدا لعنتشان کند و بعد هم استغفار می کند که چرا من لعنت کردم.

اگر این تفکر اختلاط دین و مجاهده در ما نیست، راز آن مہجوریت قرآن است. اگر کسی قرآن بخواند می فهمد که چه مفاهیمی در آن دارد موج می زند و این که قرآن دنبال حاکمیت دینی است. مسائل فردی هم داخل همین است. اگر ما می خواهیم بدن زنده بماند، طبیعتا باید قلبش درست باشد، پایش درست باشد، اعضا و جوارح درست باشد؛ لذا دین جز این مطلبی برای گفتن ندارد. فقط بحث دین **جامعه توحیدی دینی** است و طبیعتا باید رابطه خودش را با اعضای خودش مشخص بکند. رابطه خودش را با رهبر مشخص بکند. رابطه خودش را با دشمن مشخص بکند. جایگاه اخلاق فردی را مشخص بکند. رابطه اقتصاد را درون خودش مشخص بکند و همه این ها. این می شود یک نظام سرپا! یک موجود زنده! و آن موقع است که «**الْيَوْمَ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ**» (مائده: ۵) این دیگر بحث فقهی نیست. به جسد چیزی را تزریق کردن او را جلو نمی برد و در او حرکتی ایجاد نمی کند.

### تمام و کمال از حلال ها استفاده نکنید تا دنیا در نظرتان کوچک شود

در این نگاه وقتی به آدم بگویند «**وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا**» (مائده: ۸۸)؛ یعنی برو دنبال جامعه سازی. من نمی گویم برداشت های دیگری نمی شود از این آیه کرد، این که از حلال ها زیاد استفاده نکنید! چهارچنگولی روی حلال ها نیفتید. روایت داریم که پیامبر نهی می کرد که بنز سوار نشوید! رکوب بر میاسر نکنید! چشم ندوزید! خیره نشوید به اموال دنیا! که وقتی به اموال دنیا خیره می شوید، یواش یواش دلتان می خواهد. اصلا تمام دل خواستن ها از چشم شروع می شود. تمام زمین گیر کردن ها از چشم شروع می شود. چشمتان را در اموال مردم

به کار نیندازید تا دنیا برایتان کوچک جلوه کند. مادامی که دنیا بشود منتهای رغبت یک نفر، کلا در دعوات و خواسته‌های دینی نمی‌تواند حرکت کند. اگر دنیا کوچک نشود و چیزهای دیگری جای آن بزرگ نشود، این چه حرکتی می‌خواهد بکند؟! همه‌اش نگران این است که این بخش از دنیای من می‌ماند یا از دست می‌رود؟ این است که از بخشی از طیبات دنیا استفاده کنید «مِمَّا رَزَقَكُمُ» که استفاده بیش از حد آدم را خفه می‌کند. یک کوهنورد باید حواسش باشد.

این نکته‌ای بود که باید به آن دقت می‌کردیم که آیه «وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» با آیه «الיום احل لكم ال طیبات» می‌تواند معانی جدیدتری هم به خودش بگیرد.

(۸۹): لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ \*

### سوره مائده عقد امت با امام است

در مورد «یمین» یک توضیحی بدهم.

شکستن یمین و قسم: این که وعده‌ای را با خدا بستن و پای این وعده نماندن – که از این‌ها تعبیر به ایمان می‌شود – به عهد «یمین و ایمان» گفته می‌شود؛ چون پیمان بستن با دست دادن است. این دست راست دست پر برکتی است. این که می‌گویند: ما کارنامه اعمال را به یمین افراد می‌دهیم؛ یعنی در دست راست او قرار می‌دهیم، یا راجع به حضرت موسی بن جعفر و درباره مؤمن هم داریم که «كَلِمَاتُ يَمِينٍ»؛ دو دستش دست راست است؛ یعنی از هر دو دستش خیر جاری می‌شود، نه این که دو تا دست راست دارد. این‌ها در امور پر خیر و برکت دست می‌دهند و با هم پیمان می‌بندند. با دست راست هم دست می‌دهند و اسم این عهد شده یمین. این «أَيْمَان» به قدری در دین مهم شده که خود سوره مائده که ابتدای آن بسیار در کتب فقهی ما متداول شده با این آیه شروع می‌شود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»؛ به عقود خودتان وفا کنید و این مستند قواعد فقهی ما شده و جزء عام و عموماًتی شده که دارد استفاده می‌شود. خود سوره مائده عقد امت با امام است و «أوفوا

بالعقود» عقد فقهی را هم می‌گیرد و گرنه مهم‌ترین عقدی که وجود دارد، عقد امت با امام است. به قول طلبه‌ها «جمع مُحَلِّی به ال» است؛ یعنی عقود فقهی را هم می‌گیرد، ولی مهم‌ترین عقود عقد با امام است.

### مهم‌ترین عقد، عهد با خداوند است

اگر می‌بینید در سوره مبارکه صف دارد «كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف: ۳)؛ این خشم بزرگ خدا را در پی دارد این که چیزی را می‌گویید که عمل نمی‌کنید! شما خود این سوره را نگاه بکنید! این خشم مال این نیست که من به بچه‌ام وعده بستنی می‌دهم و نمی‌خرم. البته در نقض این قول‌ها هم خشمی وجود دارد، ولی اگر محتوای سوره را نگاه بکنید، دارد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ چرا یک چیزی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ این خشم بزرگ خداست که یک چیزی می‌گویید و عمل نمی‌کنید و بعد می‌رود در بحث جهاد و پیکار که شما پیغمبر را گذاشتی سر کار که «آقا شما برو ما هستیم!»؛ پیغمبر دارد عمل می‌کند و شما پس کشیدید و این است که خشم بزرگ خداست.

### مبارزه با امامان کفر به دلیل این که آن‌ها متعهد به عهدشان نیستند

در مورد دشمنان هم می‌بینید وقتی می‌گوید «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ» (توبه: ۱۲)؛ با این ائمه کفر مبارزه کن! به چه دلیل؟ نمی‌گوید چون ایمان ندارد! نه! «إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ» به دلیل این که این‌ها ایمان ندارند! یعنی وعده می‌دهد و روی وعده خودش عمل نمی‌کند. چون قرآن با آدم‌هایی که هستند کاری ندارد، ولی درباره آن جامعه‌ای که ایمان و عهد حالیش نیست و آن ائمه‌ی کفری که پیمان حالیش نیست و روی قراردادهایش نمی‌ماند، می‌گوید: با این‌ها مبارزه بکن! چرا؟ «إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ»؛ چون این‌ها ایمان ندارند.

فضای بحث قسم را ببینید حتی تا آن حد پیش می‌رود که در ماجرای حضرت ایوب که از همسرش سعایتی شده و او قسم خورده که صد ضربه می‌زنم، قرآن این‌جا یک نکته‌ی عجیبی می‌گوید «وَحُذِّ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ» (ص: ۴۴)؛ با صد شاخه گندم بزن ولی قَسَمَت را نشکن! چیز عجیبی است این که کسی وارد معاهده بشود اگر در بحث شرعی بخواهیم نگاه کنیم، شرایطی دارد: باید قسم از طرف خدا باشد و قسم به قرآن و پیغمبر اثباتا و نفیا هیچ اثری ندارد؛ یعنی شرعی نیست. قبل از انقلاب قسمی که می‌خوردند به قرآن بود و بعد

از انقلاب این قسم را عوض کردند و برای این که احترام قرآن هم حفظ بشود گفتند: «من در محضر قرآن به خدای بزرگ قسم می‌خورم»، برای این که آثار شرعی پیدا بکند.

### قسم به گذشته کفارہ ندارد

این که خود خدا به چه چیزهایی قسم می‌خورد ربطی به بحث شرعی ندارد. خدا به تین و زیتون هم قسم می‌خورد ولی ما نمی‌توانیم به تین و زیتون قسم بخوریم. ضمن این که قسم دو تا بحث دارد که باید این تفکیک را انجام داد. یک موقع است کسی بابت چیزهای گذشته قسم می‌خورد و این کفارہ ندارد؛ مثلاً من کاری کردم ولی می‌گویم: به خدا من این کار را نکردم. این قسم گناه کبیره است ولی کفارہ ندارد و قسم شرعی مصطلح این نیست. قسم راجع به آینده است و وعده‌ای است؛ یعنی الان شما چیزی را داری وعده می‌دهی که من این کار را خواهم کرد و اگر پای آن نایستی، «حنث قسم» انجام شده.

از خصوصیات منافقین در قرآن این است که این‌ها زیاد قسم می‌خورند. قسم به گذشته و این‌ها بار معنایی قَسَم شرعی را ندارد. «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ» (توبه: ۷۴)؛ قسم می‌خورند که کلمه کفر نگفته‌اند. این قسم به گذشته‌ها یا ریشه در نفاق دارد، یا به نفاق کشیده می‌شود. و این جزء ویژگی‌های بد یک نفر است که در قرآن هم آمده «وَلَا تَطِغْ كُلَّ حَلْفٍ مَّهِينٍ» (قلم: ۱۰)؛ از کسی که مرتب دارد قسم می‌خورد تبعیت نکن! مشخص است که یک جور نفاقی در آن قسم هست که به صورت لغو دارد انجام می‌شود؛ مثلاً: تو را به خدا بفرمایید! و طرف می‌گوید: به خدا سیرم! در این قسم‌ها نقصی هست ولی مهم هم نیست و بهتر است آدم این کار را نکند. «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ» (بقره: ۲۲۴)؛ مرتب خدا را در معرض قسم قرار ندهید. ارزش و قیمت خدا یک چیزی نیست که بر سر آن برای هر چیزی بتوانم قسم خورد. ارزش اسم خدا را گاه فارسی یا عربی، با صیغه و بدون صیغه باید نگه داشت که بحث‌های فقهی خودش را دارد. چیزی که این‌جا به عنوان کفارہ حنث قسم (شکستن قسم) از آن یاد می‌شود، این است که کسی عهد و عقدی با خدا بسته، ولی نمی‌کند، نه این که نسبت به گذشته قسم می‌خورد. اگر کسی قسم دروغ نسبت به گذشته بخورد، گناه بزرگی است، ولی کفارہ هم ندارد.. این قسم‌ها نوعاً در عقود انجام می‌گیرد؛ یعنی



رابطه‌ی کسی با کس دیگر. این که شما به هر جهت ملت را بگذارید سر کار در شأن جامعه دینی نیست. کسی هم ممکن است پیمانی شخصی و فردی با خدا ببندد که یکسری ظریف‌کاری دارد که در فقه مفصل بحث شده.

(۸۹): **لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**

خداوند این جا می‌گوید: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ»؛ خدا شما را به قسم‌های الکی مؤاخذه نمی‌کند. این‌ها اهمیتی ندارد. «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ»؛ ولی آن چیزی که قلب عقد کرده یعنی همان عقد القلب و به تعبیر آیه دیگری «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ» (بقره: ۲۲۵)

همان طور که ایمان به زبان فایده ندارد و ایمان قلبی فایده دارد؛ یعنی اگر در یکسری گزاره‌ها محمول‌هایی را بر موضوع‌هایی بار کنیم و مسندهایی را به مسند الیه ربط دهیم، به این ایمان نمی‌گویند. ایمان آن موقعی است که محتوای آن موضوع و محمول به قلب گره می‌خورد و عقد القلب می‌شود و آن موقع می‌شود ایمان. آیات معروف سوره حجرات دارد «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۱۴)؛ ایمان در قلبتان نرفته. به چنین چیزی نگو ایمان. ایمان آن چیزی که است که در قلب می‌رود و اگر رفت این حرف حرف درستی است که هر فعلی ناشی از ایده‌ای است که انسان دارد؛ چون ایده در قلب شکل می‌گیرد. ممکن است شما به لحاظ ذهنی دنیا را تحقیر بکنید، ولی این در دل شما نرفته باشد. یکی آمده بود پیش من گفته بود یک خواستگاری آمده که همه چیزش خوب است، فقط خدا را قبول ندارد! و این برای این آدم مشکل کوچکی است! به خاطر این که آنچه واقعا در دل فرد رفته یک چیز دیگر است.

این ایده‌ها مسیر طولانی دارد تا به قلب برسد، ولی هر ایده‌ای که به قلب برود و این که «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق: ۳۷)؛ این قرآن برای کسی است که قلب دارد، «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» (یس: ۱۱)؛ کسی که قلبش یک آمادگی و پذیرش دارد، خدا را راحت جذب می‌کند. همان جور که ایمان قلبی فایده دارد و الا ایمان محسوب نمی‌شود، ایمان و عهد هم همین جور است. «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ» این ایمان هم

«بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ» است؛ یعنی قلب روی آن استوار می‌شود، نه این‌که در منطقه دهن یک چیزی گفته شود. این‌که قلب عازم شود و جزم کند؛ لذا اگر کسی روی عصبانیت یک چیزی بگوید، می‌گویند این جزء وعده محسوب نمی‌شود که کفاره حنث قسم داشته باشد.

ادامه آیه: «فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينٍ» تمام عبارات این آیه قابل برداشت است. در بعضی کفارات می‌گویند: یک مد طعام. طعام با اطعام فرق دارد. ممکن است شما کفاره یک مد طعام بدهید و این اطعام نباشد؛ مثلاً طرف ببرد با آن لباس بخرد. اطعام؛ یعنی که به طرف غذا بدهید، یا طرف را وکیل کنید که با این پول غذا بخرد. و بعد قید «عَشْرَةَ مَسَاكِينٍ» است. در میان اهل سنت اگر ده بار یک نفر هم اطعام بشود قبول است، اما این مؤونه‌ی روایی می‌خواهد و خلاف ظاهر است. ظاهر آیه یعنی ده مسکین را اطعام کردن. این خودش پهن کردن و پخش کردن است. در بحث روزه هم همین را داریم «إِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا»؛ ۶۰ فقیر را اطعام کردن، نه یک فقیر را ۶۰ بار اطعام کردن! از حکمت‌های آن این می‌تواند باشد که مال پخش شود و به دسته‌های زیادی برسد «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ»؛ از وسط آنچه به اهل خودتان اطعام می‌کنید؛ یعنی همان قوت غالب. بالا و پایین را ببینید و وسط آن را بگیرید؛ مثلاً بین نان و پنیر و چلوکباب می‌شود لوبیاپلو. همین را اطعام کنید. «أَوْ كَسَوْتَهُمْ»؛ یعنی «من اوسط ما یکسون اهلیکم»؛ نه لباس مندرسی باشد و نه خیلی فاخر. «أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»؛ یا بنده‌ای آزاد شود که مثال واجب تخییری است.

## بحث بنده و کنیز در فرهنگ اسلام

### آفات بهزیستی

راجع به بحث «رقبه» از این جور آیات و روایات و احکام به راحتی نگذیرید. این جور نگویند که حالا که رقبه نیست! حالا که عبد و إماء نیست! اتفاقاً طراحی مسئله «عبد و إماء» به قدری زیباست که الان معادلش «بهزیستی» است، منتها به بدترین نحو؛ (چون من یک مدتی با این مراکز در ارتباط بودند) قبلاً این بچه‌های بی‌سرپرست در خانه‌ها تربیت می‌شدند، ولی الان وقتی ۶۰ نفر را دست یک مربی می‌دهند، این یک مربی حداکثر وقتی که می‌تواند برای این‌ها بگذارد ۱۰ دقیقه است. پر مشغله‌ترین مادر می‌تواند دو ساعت برای

بچه‌اش وقت بگذارد. در قدیم این بچه‌های بی‌سرپرست می‌آمدند در خانه‌ها بزرگ می‌شدند. در خانه‌ها به کار گرفته می‌شدند. در همین کار کردن‌ها چیز یاد می‌گرفتند و بعد می‌شدند «عبد مکاتب»؛ با مولا پیمان می‌بستند و در این پیمان بستن رفته رفته خود را آزاد می‌کردند. وقتی آزاد می‌شدند، می‌شدند «عشیره». در روایات زیاد داریم که «مولا فلان»؛ این مولاها چون عشیره‌ای نداشتند و متعلق به جایی نبودند، وقتی تحت نظارت خانواده‌ای بزرگ می‌شد، هم‌پیمان می‌شد با خود مولا، لذا برای خودش عشیره و فامیلی پیدا می‌کرد. مدافعانی پیدا می‌کرد. البته کنار هر چیزی یک آفاتی هم وجود دارد. کسی بچه‌دار هم بشود ممکن است مشکلات اخلاقی این وسط وجود داشته باشد. آیا انتظار داشتید به محض این‌که پیامبر آمد بگوید: همه عبد و إماء آزاد! در صورتی که این‌ها مال محسوب می‌شدند. آیا پایه‌های استوار یک نظام اقتصادی را می‌خواهی یکپه‌و کن فیکون بکنی؟ و به همین راحتی از بین برود؟ بعد جامعه را بکنی مثل بهزیستی الان؟ که طرف نه پدری دارد. نه کاری درست یاد گرفته. البته نه این‌که ما باز دوباره به سراغ عبد و أمه برویم! ولی اگر آن موقع فهمیده می‌شد، این قدر راحت به بحث «رقبه» پشت پا زده نمی‌شد و فرهنگ‌سازی می‌شد، می‌آمدیم به جای این‌که یک پولی را به صورت کور بدهی و هیچ چیز معلوم نباشد و فقط داری پول می‌دهی! در حالی‌که این فرد می‌آمد در داخل خانواده‌ها بزرگ می‌شد و جامعه جامعه می‌شد. این همه بی‌سرپرست می‌آمدند کار یاد می‌گرفتند. همین الان ما توصیه می‌کنیم با بچه‌هایتان معامله عبد بکنید. اصلاً این تعبیر را دقت کنید! بچه در ۷ سال دوم «عبد» است؛ یعنی مثل عبد باید از او کار کشید؛ مثل نوکر باید برود نان بخرد. همین کاری که با ما می‌کردند. من یادم است که از ۷-۸ سالگی ما شدیم دستفروش کنار خیابان! الان پسر بزرگ می‌شود و یک موجود حال به هم زن، بی‌عار، بی‌کار، تن به کار نده از آب در می‌آید. دختر را هم این قدر به کار نگرفته‌اند، نه جارو کرده، نه ظرف شسته، یکپه‌و در زندگی می‌افتد و اول زندگیش می‌شود بحران! مفت مفت خوردند و خوابیدند و گرنه به صورت طبیعی ازدواج می‌کردند، و می‌توانستند یک خانواده را بگردانند. آن هم در سن ۲۴-۲۵ سالگی بلکه در ۱۳ سالگی خانواده را می‌گردانند. چرا؟ چون به کار گرفته شده بودند. عبد بودند. اگر این بچه‌های بی‌سرپرست می‌توانستند در خانه و خانواده‌ها بیایند و بعد خرده خرده کار یاد می‌گرفتند و از این خانه آزاد می‌شد. اما الان

این گداها را جمع می‌کنند در بهزیستی! آن سیستم حتی با نگاه خودخواهانه هم سازگار بود! جامعه به این صورت می‌چرخید. الان حتی در حوزه می‌گویند مباحث «عبد و امه» کاربرد ندارد و کنار می‌گذارند! اتفاقاً اگر محتوای آن مباحث مورد دقت قرار بگیرد، نکاتی در این بحث «عبد و امه» وجود دارد که بسیار ناب و به دردبخور است<sup>۱</sup>. البته در این چیزها آفت هم پیدا می‌شود، ولی خیر آن بیشتر است.

## رابطه کفاره با شکرگزاری

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»؛ اگر هم نبود از خیار ترتیبی خارج می‌شود «ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ»؛ این کفاره قسم است، نه قسم به قبل. «وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ»؛ مراقب قسمت‌تان باشید «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ خدا آیات را این جور تبیین می‌کند، باشد که شکرگزاری کنید. خاصیت‌های این عقوبت‌ها در روایات تصریح شده است که اگر کسی را که خلاف انجام داده، شلاق می‌زنند، برای این است که همین جا تسویه بشود. این یک فرهنگ است که کفاره گذاشتیم که شما خدا را شاکر باشیم. این تصریح شده که کفاره‌ها و قصاص‌ها، غیر از این که «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره: ۱۷۹) چه «قصاص نفس» و چه «قصاص طرف» (دندان به دندان، بینی به بینی) باشد، جامعه با آن به یک حیاتی می‌رسد. غیر از این برای خود فرد هم خوب است؛ یعنی وقتی کسی را با قصاص بکشند، این به بهشت می‌رود! این جور نیست که می‌کشیمت که با مغز به جهنم بروی! اتفاقاً دارند به او لطف می‌کنند و این نگاه قیامتی لازم دارد و با این نگاه‌های دنیوی حاصل نمی‌شود. اگر کسی بینی‌اش در مقابل بینی کسی از بین می‌رود، در همان مورد حسابش با خدا تسویه شده. گاهی ممکن است گناه کوچک باشد و کفاره نداشته باشد و گاهی ممکن است خیلی بزرگ باشد که کفاره تاب این را نداشته باشد که کاری بکند؛ یعنی زور کفاره به جبران آن نرسد؛ لذا از کفاره نداشتن نمی‌شود متوجه شد که آن گناه گناه کوچکی است.

صلوات!

۱. بحثی در باب ماه محرم

به فرموده بعضی بزرگان شاید عده‌ای در این دهه رشدی بکنند که شاید در ماه رمضان هم اتفاق نیفتد. خود شرکت در عزاداری‌ها و این که محرم و صفر است که اسلام را نگه داشته است. ان شاء الله که نهایت استفاده را از این ماه ببریم.

نکته‌ای در باب مباحله

به آیه ۶۱ آل عمران خیلی ائمه استناد می‌کنند. مأمون برای خودش مفسری بوده و سؤال‌های علمی خاصی هم از حضرت رضا سلام الله علیه می‌کرده. مأمون یک مکالمه کوتاه با حضرت ذیل این آیه دارد که از عمق علمی او حکایت دارد. آیه این است «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ خدا لعنتش را بر دروغگویان، نه هر دروغگویی بلکه کسانی که بعد از این که علم برایشان حاصل می‌شود، باز در مورد حق محاجه می‌کنند، دلیل می‌آورند و ستیزه می‌کنند، به این‌ها بگو ما فرزندان و نساءمان را می‌آوریم و شما هم بیاورید. داستان مباحله بین پیامبر و مسیحی‌های نجران معروف است. مأمون این سؤال را از امام رضا می‌کند که حقانیت شما به چه دلیل است؟ و حضرت می‌فرماید: به دلیل «انفسنا». مأمون می‌گوید: «لولا نساءنا» حضرت می‌فرماید: «لولا ابناؤنا» و مکالمه به پایان می‌رسد. معلوم است که چقدر کد دارند با هم رد و بدل می‌کنند. یعنی مأمون می‌گویند به قرینه نساءنا، انفسنا دلیل حقانیت شما نیست و حضرت می‌فرماید: «لولا ابناؤنا»؛ اگر ابناؤنا نبود حرف تو درست بود. چرا؟ چون که ابناؤنا فارغ از این که این‌ها چه آوردند در صحنه و چیزی که با هم وعده کردند بیاورند. این که ما بچه‌هایمان را می‌آوریم، این در عربی به معنی کودک نیست و صرفاً چیزی به نام بنوت و فرزندی را ثابت می‌کند، لذا «ابناؤنا» می‌تواند شامل رجالنا هم بشود و از این جهت با دارائی‌ای که پیامبر آورد معلوم می‌شود که فاطمه زهرا مصداق نساءنا و ابناؤنا به معنی رجالنا و اهل بیت به معنی انفسنا است. ممکن است طرف مقابل همان موقع آن مسیحی‌ها این مطلب را متوجه نشده باشد که شاید هم متوجه بوده باشند! چون به آن‌ها گفته بودند: اگر پیغمبر توده‌ی زیادی را همراه آورد مباحله کنید، ولی اگر فقط خانواده خودش را آورد مباحله نکنید! شاید خود رئیس‌شان هم می‌دانست با این میعاد که با هم داشتند، منظور از انفسنا این‌جا خیلی واضح می‌شود، لذا از این جهت مسئله انفسنا مسئله‌ای بسیار جدی است که به آن خیلی استناد می‌کنند، شاید چنین رمزی در آن وجود داشته باشد.

۲. یک بار به یکی از مراکز بهزیستی رفتم، در یخچال را باز کردم و دیدم چقدر شیر کاکائو و رانی خیرین آورده بودند. گفتم: ما بچه خودمان را این جور بزرگ نمی‌کنیم و درست هم نیست این جور بزرگ کنیم. بچه را از روی دلسوزی خراب می‌کنند، در صورتی که همین بچه اگر در خانه بیاید که آدم با او تعارف ندارد. «بچه برو نون بگیر!»